

«برداشت از نقش ملی» و سیاست خارجی مصر در دوره انور سادات و حسنى مبارک

حمیرا مشیرزاده* - فاطمه صلواتی طرقي**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۲۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۲۴)

چکیده

بررسی سیاست خارجی مصر به عنوان کشوری عربی، اسلامی و آفریقایی و کشوری تأثیرگذار در خاورمیانه اهمیتی خاص دارد. عوامل سازنده، تغییر دهنده، استمرار و تغییر سیاست خارجی مصر، شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با دیگر کشورهای منطقه همواره مورد توجه صاحب‌نظران بوده است. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که چگونه سیاست خارجی سادات و مبارک بر مبنای «برداشت از نقش ملی» شکل گرفت. مقاله حاضر با استفاده از ابزارهای تحلیلی که نظریه نقش در سیاست خارجی ارائه می‌دهد، سیاست خارجی سادات و مبارک را بررسی می‌کند و با استفاده از روش ردیابی فرآیند که در آن توالی علّی رویدادهای سیاست خارجی و تکوین برداشت از نقش ملی نشان داده می‌شود، بر آن است که برداشت از نقش ملی متفاوت رؤسای جمهور مصر به اجرای سیاست خارجی متفاوتی توسط آنها منجر شده است. یافته اصلی مقاله این است که تکوین نقش فرعون‌گرایانه در دوره سادات و نقش دولت پاسدار همبستگی اعراب در دوره مبارک به اجرای نقش متفاوتی در عرصه سیاست خارجی توسط سادات و مبارک انجامید.

واژگان کلیدی: مصر، سیاست خارجی، برداشت از نقش ملی، انور سادات، حسنی مبارک.

مقدمه

مصر به عنوان کشوری با سابقه فرهنگی و باستانی و ملت‌بودگی طولانی همواره خود را از اعراب متمایز یافته است. با انقلاب مردم مصر در ۱۹۵۲ این کشور نقش مهمی در خاورمیانه و سیاست بین‌المللی از طریق ایفای سیاست خارجی فعال داشت و از آن پس نیز همیشه به نحوی از انحاء، سیاست خارجی مصر تأثیرات گسترده‌ای بر محیط پیرامونی‌اش داشته است. با توجه به اهمیت تحلیل سیاست خارجی مصر و ارائه چشم‌انداز متفاوتی برای بررسی سیاست خارجی این کشور، مقاله حاضر بر آن است تا از چشم‌انداز نظریه نقش سیاست خارجی، تکوین سیاست خارجی این کشور بر اساس تکوین برداشت از نقش ملی را بررسی کند. از این رو، نقطه تمرکز مقاله حاضر بررسی سیاست خارجی مصر در دوره ریاست جمهوری سادات و مبارک است و بر آن است که عامل ایجاد‌کننده تفاوت سیاست خارجی در این دو دوره زمانی را بر اساس «برداشت از نقش ملی» جستجو کند. بر این اساس پرسش اصلی مقاله حاضر این است که چگونه سیاست خارجی سادات و مبارک بر مبنای برداشت از نقش ملی آنها شکل گرفت. فرضیه مقاله این است که میان برداشت از نقش ملی و رفتار سیاست خارجی نوعی هماهنگی وجود دارد و تفاوت سیاست خارجی سادات و مبارک را می‌توان بر اساس تفاوت در برداشت از نقش ملی آنها بررسی کرد.

برای پاسخ به پرسش مقاله از روش «ردیابی فرآیند»^۱ استفاده می‌شود که در آن چگونگی تکوین برداشت از نقش ملی بر اساس توالی علیّی رویدادهای سیاست خارجی نشان داده می‌شود. بر اساس چارچوب مفهومی مقاله، تکوین برداشت از نقش ملی را می‌توان با ارتباطی که میان مفاهیم مختلف نظریه نقش وجود دارد، تحلیل کرد. بر این اساس می‌توان نوعی «ردیابی فرآیند» در هر نوع از شکل‌گیری برداشت از نقش جستجو کرد. در این روش به منظور نشان دادن تکوین برداشت از نقش ملی از طریق تجزیه رویدادها، توالی علیّی رویدادهای مختلف در سیاست خارجی مصر که منجر به تصمیم یا واقعه‌ای خاص در سیاست خارجی شده است، نشان داده می‌شود. این روش با شکستن رویدادهای مرکب سیاست خارجی به رویدادهای کوچکتر چگونگی توالی علیّی رویدادهای سیاست خارجی را تبیین می‌کند (طالبان، ۱۳۸۷: ۹۱). بنابراین پرسش چگونگی تکوین برداشت از نقش ملی و اجرای آن در سیاست خارجی بر اساس توالی علیّی رویدادها داده می‌شود که بر اساس آن سیاست خارجی خاص ممکن می‌شود.

استفاده از چارچوب تحلیلی نظریه نقش سیاست خارجی و مفهوم «برداشت از نقش ملی»، چارچوب نظری مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد. مفروض اساسی نظریه نقش این است که میان سیاست خارجی اتخاذ شده از سوی یک دولت و برداشت‌های کنشگر از نقش ملی نوعی هماهنگی وجود دارد (Holsti, 1970: 298). از این رو، در حوزه سیاست خارجی، تحولاتی که در هر یک از عناصر تعریف کننده نقش ملی یک بازیگر رخ می‌دهد، می‌تواند تحولات و کنش‌های سیاست خارجی را تبیین کند. آثاری که از نظریه نقش برای تبیین سیاست خارجی به طور کل و برداشت از نقش ملی در سیاست خارجی به طور خاص و تأثیر آن در اجرای سیاست خارجی استفاده کرده‌اند، طیف گسترده‌ای را در برمی‌گیرند. برداشت از نقش ملی که با کار هالستی (Holsti, 1970: 256) وارد ادبیات روابط بین‌الملل شد، الهام‌بخش بررسی‌های مختلفی از نقش ملی کشورهای مختلف و تأثیر آن بر رفتار سیاست خارجی شده است که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

بررسی برداشت از نقش ملی سه کشور بریتانیا، فرانسه و آلمان (Aggestam, 2004:16) بررسی تغییرات برداشت‌های نقش ملی در چین (Beylerian and Canivet, 1997: 189, Shih, 1988: 600)، کاربرد سطح خُرد نظریه نقش در بررسی رفتارهای سیاسی در کشورهای بلژیک، هلند و بریتانیا (Breuning, 1995; 1997; 1998: 303)، بررسی تغییرات نقش ایالات متحده (Chotard, 1997:40)، اتحادیه اروپا (Elgstrom and Smith: 2006; Trondl 2001: 1)، روسیه (Grossman, 2005; Tjarnstrom, 2011) و آلمان (Rakel; 1997- Tewes 1998)، برداشت از نقش اوکراین و بلاروس در مورد تسلیحات هسته‌ای و تحول آن (Chafetz et al, 1996: 727)، پایداری برداشت از نقش بریتانیا علیه‌رغم تحولات بین‌المللی (McCourt, 2009)، نقش مشارکت‌جویانه ترکیه بعد از پایان جنگ سرد (Bulent and Gorenerm, 2010)، دولت ملت‌سازی ضعیف و تأثیر آن در نقش‌های دولت‌های جهان سوم (Sekhri, 2009: 423) از جمله آثاری هستند که نظریه نقش را برای تحلیل رفتارهای دولت‌ها به کار برده‌اند. بیشتر این آثار، تحول در برداشت از نقش ملی و هویت را عامل تأثیرگذار در تفسیر و تغییر کنش‌های سیاست خارجی باز می‌دانند. بدین ترتیب با توجه به ادبیات نظری نظریه نقش سیاست خارجی، برداشت از نقش ملی عاملی تأثیرگذار در تعیین جهت‌گیری سیاست خارجی یک کشور است.

در مورد برداشت از نقش ملی در سیاست خارجی مصر، کتاب، مقاله و منبعی که به صورت خاص و موردی به این مسأله پرداخته باشد، مشاهده نشده است. در این میان، برخی

منابع به صورت کلی سیاست خارجی مصر را در خلال مباحث مربوط به خاورمیانه (فاست ۱۳۸۶؛ میلتن ادواز و هینچ کلیف ۱۳۸۴) (Byman, 2005) مباحث مربوط به گروه‌ها و جریان‌های داخلی، فراملی و اسلامی تأثیرگذار در مصر (میشل ۱۳۸۶؛ کپل ۱۳۶۶؛ Wichham, 2002; Nikki 1983; AL- Awadi 2004; و متغیرهای تأثیرگذار بر سیاست خارجی مطرح کرده‌اند و یا اینکه سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه به طور کل (هینه پوش و احتشامی، ۱۳۸۲) و این کشور را در یک دوره زمانی محدود یا نسبت به یک موضوع خاص بررسی کرده‌اند (Siverson, 1972; 1973 Baker 1981, 1990; McDermott 1988; Sullivan 1996, Dawisha 1976). بدین ترتیب با توجه به فقدان پژوهشی در مورد «برداشت از نقش ملی» در سیاست خارجی مصر به طور کل و سیاست خارجی سادات و مبارک به طور خاص، مقاله حاضر بر آن است که چگونگی شکل‌گیری برداشت از نقش ملی و ارتباط آن با کنش‌های سیاست خارجی سادات و مبارک را بررسی کند.

مقاله حاضر بر آن است تا با استفاده از نظریه نقش و مفهوم برداشت از نقش ملی تبیینی نوین از ناهنجاری‌ها، تغییرات قابل توجه، نقاط استمرار، تعارضات و شکاف‌های میان اعلان و اعمال سیاست خارجی ارائه دهد و نیز چگونگی تکوین و اجرای سیاست خارجی بر اساس برداشت از نقش ملی را نشان دهد. بر این اساس حل این مسئله که چگونه سیاست خارجی مصر در دوره سادات (که تغییری قابل توجه نه تنها در سیاست خارجی مصر که در جهان عرب به شمار می‌رفت) و دوره مبارک (بازگشت به همبستگی اعراب) بر اساس ادراک از نقش شکل گرفته است، از دغدغه‌های مقاله حاضر است.

چارچوب مفهومی پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نظریه نقش سیاست خارجی به عنوان نظریه‌ای اجتماعی، دولت‌ها را به عنوان مجموعه‌های اجتماعی تلقی می‌کند و به بررسی ساختار اجتماعی تعامل آنها در سیاست خارجی می‌پردازد. «برداشت از نقش ملی» به معنای ادراک کنشگر از جایگاه خود در مقابل دیگری از مفاهیم اساسی در نظریه نقش سیاست خارجی است. مفهوم برداشت از نقش^۱ جایگاهی محوری در نظریه نقش دارد که در ارتباط با دیگر مفاهیم این نظریه ساخته می‌شود. برداشت از نقش اشاره به ادراک کنشگر از جایگاه خود (برداشت از نقش خود) در مقابل دیگری دارد (Wish 1987)

و هم «انتظارات نقش دیگران» (برداشت از نقش دیگران) سازنده برداشت کنشگر قلمداد می‌شود. از این رو، «برداشت‌های نقش» در میان کنشگران ذاتاً مناقشه‌انگیز است چون نقش‌ها و اجرای آنها به طور نزدیکی با نقش‌های کنشگران دیگر ارتباط دارد (8: Harnisch, 2011). بر این اساس محیط ساختاری که نقش در آن اتفاق می‌افتد می‌تواند محدودیت شدیدی بر رفتار اجتماعی کنشگران وارد کند. در اینجا می‌توان رابطه میان برداشت از نقش و «جامعه‌پذیری نقش» را شناسایی کرد که در آن هویت و منافع کنشگر بر اساس انتظارات محیط اجتماعی ساخته می‌شود.

بر این اساس، هر دارنده نقشی مجموعه‌ای از «برداشت از نقش ملی» دارد که بخشی از آن را از «انتظارات نقش خود» و بخشی را از «انتظارات نقش دیگری» برگرفته است. به بیانی دیگر، «انتظارات نقش» هم از جامعه داخلی نشأت می‌گیرد هم از نظام بین‌الملل و آن را می‌توان به «انتظارات نقش» داخلی و بین‌المللی تقسیم کرد. انتظارات نقش داخلی، از فرهنگ، تاریخ و هویت جامعه ملی نشأت می‌گیرد و انتظارات نقش بین‌المللی از عضویت در نهادهای (اعم از نهادهای رسمی و غیررسمی) متفاوت ایجاد می‌شود که به روابط و تعامل‌هایی که سازنده نقش است شکل می‌دهد. در این دیدگاه عضویت در نهادها می‌تواند به عنوان تجویز نقش تلقی شود. از این رو انتظارات نقش به ادراک از نقش متناسب توسط کنشگر کمک می‌کند (19: Aggestam, 2006).

مفهومی که ارتباطی مستقیم با مفهوم انتظارات نقش دارد، مفهوم «تجویزهای نقش»^۱ است که تأثیری تعیین کننده بر برداشت از نقش ملی توسط کنشگر دارد. تجویزهای نقش در حکم رهنمودهایی هستند که کنشگر از محیط داخلی و خارجی برمی‌گیرد و بر اساس آن برداشت از نقش ملی شکل می‌گیرد. هالستی تجویزهای نقش را هنجارها و انتظارات فرهنگی جوامع، نهادها یا گروه‌های مرتبط با جایگاه‌های خاص می‌داند. از نظر وی، نظریه نقش بر تعامل بین «تجویز نقش دیگری» و اجرای نقش توسط دارنده یک جایگاه تأکید دارد (239: Holsti, 1970). در این دیدگاه، «تجویزهای مربوط به نقش» را به عنوان «دستورالعمل‌ها» یا «سرنخ‌های نقش»^۲ تلقی می‌کنند که رفتار کنشگر را هدایت می‌کنند. بر این اساس، تحلیل‌های عملیاتی کردن مفهوم «تجویزهای مربوط به نقش» به منظور کشف و توضیح تغییرات در نقش‌ها و ایفای نقش (رفتار سیاست خارجی) مورد توجه قرار می‌گیرد. تأکید بر ارزش تحلیلی مفهوم «تجویزهای مربوط به

1 . Role Prescriptions

2 . Role Cues

نقش» (Benes, 2011: 6-7) اهمیت مفاهیم و اجزاء «جهان بیرونی» و «دیگری» در کنار مفهوم «خویشتن» (Ego) را نشان می‌دهد.

در نظریه نقش سیاست خارجی آنچه در حکم «تجویزهای مربوط به نقش»، کنشگر را در برداشت از نقش ملی هدایت می‌کند، «منابع نقش» (Role Resource) است که شامل ساختار نظام بین‌الملل، ارزش‌های فراگیر نظام، اصول و قانون عمومی، «افکار عمومی جهانی»، تعهدات مورد توافق و «فهم‌های» غیررسمی یا ضمنی هستند. برای تبیین «برداشت‌های نقش ملی» در دولت‌های مختلف (به طور مثال، سوئد به عنوان یک میانجی، یا برمه به عنوان یک کشور منزوی) باید به منابع نقش یک کشور رجوع کرد (Holsti, 1970: 245-246). «کمرون تیس»، منابع نقش‌های ملی را شامل توانمندی‌های مادی چشمگیر، اراده رهبران، قدرت، منزلت و پرستیژ، ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل (اعضای موجود نظام یا همان قدرت‌های بزرگ) و مقبولیت از سوی موضع مسلط نظام بین‌الملل موجود می‌داند (Thies, 2009: 11). از این چشم‌انداز، ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل به عنوان یکی از منابع خارجی مهم بر برداشت از نقش‌های ملی قلمداد می‌شود.

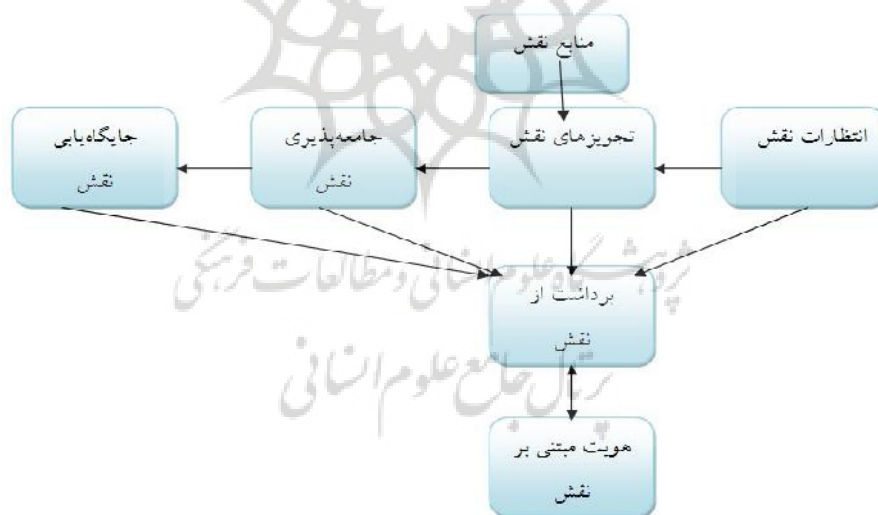
در نظریه نقش، جامعه‌پذیری مفهومی بنیادی برای ایفای نقش تلقی می‌شود. جامعه‌پذیری نقش به عنوان فرآیندی تعریف می‌شود که از طریق آن شخص یا دولت تازه وارد در درون الگوهای سازمان‌یافته‌ای از تعامل ادغام می‌شود (Stryker and Statham, 1985: 325). به باور «ونت»، فرآیند جامعه‌پذیری نه تنها رفتار دولت‌ها، بلکه خصوصیات آن‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد، فرآیندی که از طریق آن هویت و منافع شکل می‌گیرند، جامعه‌پذیری عبارت است از فرآیند یادگیری انطباق رفتار با انتظارات اجتماعی (یادگیری «ساده») و بنابراین می‌توان آن را بدون مطالعه شکل‌گیری هویت و منافع (یادگیری «پیچیده») مورد مطالعه قرار داد. البته در عین حال جامعه‌پذیری یک فرآیند شکل‌گیری هویت و منافع نیز هست (ونت، ۱۳۸۴: ۲۴۸).

از دیگر مفاهیمی که در «برداشت از نقش ملی» کنشگر تأثیرگذار هستند، مفهوم جایگاه نقش^۱ است. این مفهوم که در ارتباط مستقیم با مفهوم «جامعه‌پذیری نقش» است، به معنای فرآیند استنباط نقش توسط کنشگر راجع به نقشی است که در یک موقعیت یا وضعیت خاص باید انجام دهد. چنین استنباط‌هایی توسط کنشگر از گنجینه نقش‌هایش که از تجارب پیشین در موقعیت‌های مشابه کسب کرده است، تعیین می‌شود (Walker, 1987: 10-11، به نقل از: Wish, 1980: 534). بر این اساس، «جایگاه نقش» به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن کارگزاران درصدد «جفت و

جور کردن» نقش در گنجینه‌های خاص خودشان از مجموعه‌های نقش^۱ هستند. فرآیند «جایگاه‌یابی نقش» مترادف با اجتماعی شدن تلقی می‌شود که طی آن اعضای جدید نظام بین‌الملل نقش‌های متناسب‌شان را در پاسخ به تجویزها و تقاضاهای برآمده از دولت‌های عضو «ناظر نقش» یاد می‌گیرند (Theis, 2011: 12). در تحلیل سیاست خارجی، گفته می‌شود که اجرای سیاست خارجی برآیند مستقیمی از فرآیند جایگاه‌یابی نقش است که در ارتباط با جامعه‌پذیری نقش و تجویزها و انتظارات نقش برداشت از نقش ملی را شکل می‌دهد.

با شکل گرفتن برداشت‌های نقش ملی تحت تأثیر انتظارات، تجویزها، جایگاه و منابع نقش، مشخص می‌شود که «برداشت‌های نقش ملی» با در اختیار گذاشتن «حس هدف‌مندی»^۲ دولت در جامعه بین‌المللی، معنایی از خودبودگی^۳ و هویت را به دولت اعطا می‌کنند که تحت عنوان هویت مبتنی بر نقش^۴ مشخص می‌شود. همان‌گونه که بدون هویت افراد نمی‌توانند به محیط‌شان نظم ببخشند، دولت هم بدون هویت نمی‌تواند به اجرای نقش پردازد (Chafetz, 1997: 733). بدین ترتیب هویت مبتنی بر نقش رابطه‌ای مستقیم با برداشت از نقش ملی دارد. شکل ۱ ارتباط میان مفاهیم و تأثیر آنها در تکوین برداشت از نقش ملی را نشان می‌دهد.

شکل شماره ۱: تکوین برداشت از نقش ملی



1. Role Sets
2. Sense of Purpose
3. Self-hood
4. Role Identity

در چارچوب مفهومی مقاله حاضر مشخص شد که برداشت از نقش از طریق انتظارات، تجویزها، جایگاه، جامعه‌پذیری و منابع نقش شکل می‌گیرد و در پیوند با هویت مبتنی بر نقش، کنشگر را به ایفای نقش‌های خاص هدایت می‌کند. با توجه به این چارچوب مفهومی از مدخل‌های زیر برای تحلیل سیاست خارجی مصر در دوره سادات و مبارک استفاده می‌شود:

بر اساس چارچوب مفهومی برداشت از نقش ملی با هویت مبتنی بر نقش در ارتباطی متقابل با یکدیگر هستند و بر اساس آن کنشگر به اجرای سیاست خارجی یا اجرای نقش می‌پردازد. «برداشت‌های نقش» به عنوان مفهومی بنیادی در تکوین نقش سیاست خارجی دولت، هم از طریق «انتظارات» و «تجویزهای مربوط به نقش دیگری» (دولت‌ها، ساختار نظام بین‌الملل، نهادها و...) شکل می‌گیرد و هم از مجموعه «انتظارات» و «تجویزهای نقشی» که کنشگر از «خود» دارد و دستورالعمل‌هایی را در مورد رفتار سیاست خارجی ارائه می‌دهد که در مقاله حاضر در بررسی سیاست خارجی سادات و مبارک به آن توجه می‌شود. «جامعه‌پذیری نقش» (ساختار غالب نظام بین‌الملل که توسط قدرت‌های بزرگ، آمریکا و شوروی در طی جنگ سرد و آمریکا پس از پایان جنگ سرد، به عنوان جامعه‌پذیرکنندگان مسلط تعریف شده است و هنجارهای قابل قبول و غیرقابل قبول در جامعه عرب) و منابع نقش که محدودیت‌ها و امکانات سیاست خارجی را تعیین می‌کنند، از مدخل‌های مورد بررسی در سیاست خارجی سادات و مبارک است. همچنین، جایگاه‌یابی نقش که گزینش نقش متناسب بر اساس گنجینه نقش‌های کنشگر است، بر مبنای گنجینه نقش‌های عربی، اسلامی، فرعون‌ی، مدیترانه‌ای، آفریقایی و... در سیاست خارجی مصر بررسی می‌شود.

بر اساس این چارچوب مفهومی، برداشت از نقش ملی در سیاست خارجی سادات و مبارک در بخش بعدی مقاله بررسی می‌شود و این مسئله نشان داده می‌شود که چگونه تفاوت در برداشت از نقش ملی سادات و مبارک و تکوین متفاوت آن در دوره ریاست جمهوری آنها سیاست خارجی متفاوتی را پدید می‌آورد.

برداشت از نقش ملی در سیاست خارجی دوره سادات

بررسی سیاست خارجی سادات بر مبنای برداشت از نقش ملی از طریق جایگاه‌یابی که سادات، با توجه به منابع، تجویزها و انتظارات نقش خود و دیگری، از رفتار مناسب در طول دوران ریاست جمهوری داشت، بیان می‌شود. سادات که وام‌دار میراث جمال عبدالناصر بود

بر آن بود از تعارض نقشی که رهبری پان عرب به ارمغان آورده بود، اجتناب کند. در اینجا اشاره به برداشت از نقش ملی در سیاست خارجی ناصر و تفاوت چشمگیر آن با دوره سادات ضروری به نظر می‌رسد.

انقلاب ناصر در ۱۹۵۲ و سپس تحکیم موقعیت انقلابی و به دست گرفتن قدرت توسط وی این فرصت را مهیا کرد که در راه به دست آوردن استقلال برای نخستین بار قدرت‌های خارجی را به چالش کشد و نقش‌های ملی‌گرایانه و مبتنی بر رهبری عرب‌گرایانه‌ای را بر سازد. در این دوره فضای دو قطبی جنگ سرد و رقابت ابرقدرت‌ها در عین حال که محدودیت‌هایی برای نقش مستقل فراهم می‌کرد، فرصت‌هایی در اختیار می‌گذاشت که از طریق آن داعیه هژمونی منطقه‌ای مصر و «رقابت‌نقش» در سطح منطقه‌ای میان قدرت‌هایی مانند عربستان، ایران، عراق و مصر را تقویت می‌کرد و ناصر بر آن بود با ایفای نقش رهبری اعراب دست بالا در این رقابت را داشته باشد. در نتیجه با شناسایی ناصر به عنوان رهبر پان‌عرب و حامی جنبش‌های انقلابی در منطقه فشارهایی مبنی بر دخالت فعال در امور منطقه‌ای و اجرای نقش پان‌عربی مانند اتحاد با سوریه، جنگ یمن و جنگ شش روزه با اسرائیل به سیاست خارجی ناصر وارد شد (سینوئه، ۱۳۸۷: ۳۰۲-۳۱۰ و کامروا، ۱۳۸۸: ۱۳۷). از سوی دیگر، فشار رقیبان نقش منطقه‌ای (عراق و عربستان) و حمایت قدرت‌های فرامنطقه‌ای (حمایت آمریکا از اسرائیل) موانعی در رسیدن به اهداف سیاست خارجی به وجود آورد که در نهایت به تعدیل و نه توقف سیاست‌های پان‌عربی در دوره آخر ریاست جمهوری ناصر انجامید. چیزی که راه را برای ریاست جمهوری سادات در دوره بعد و چرخشی کلی در سیاست‌های منطقه‌ای و «تحول» دوباره سیاست خارجی فراهم کرد.

تغییر سیاست خارجی مصر در دوره سادات امری طبیعی نبود، با روی کار آمدن انور سادات در پانزدهم اکتبر سال ۱۹۷۰ به تدریج برداشت از نقش در تعامل با دیگر دولت‌های منطقه به عنوان مخاطبان نقش منطقه‌ای و آمریکا و شوروی به عنوان مخاطبان نقش فرامنطقه‌ای و همچنین محدودیت‌های سیاست داخلی و خارجی به عنوان منابع نقش و ردیابی فرآیند حوادث سیاست خارجی شکل گرفت. سادات در شرایطی رئیس‌جمهور مصر شد که این کشور در بدترین شرایط سیاسی، نظامی و اقتصادی قرار داشت و ناکامی ناصر در جنگ ۱۹۶۷ و اقدامات جبرانی پس از آن وضعیت خلاء نه جنگ نه صلح را پیش آورده بود که در آن بیش از پیش منابع نقش مصر به چالش گرفته شده بود و به عنوان یک محدودیت اساسی در سیاست خارجی مطرح شده بود.

از نظر سیاسی نیز مصر منبع نقش همراهی اعراب در دوره ناصر را از دست داده بود. جبهه رادیکال و انقلابی به رهبری مصر در سطح منطقه‌ای منزوی شده بود و از نظر اقتصادی تحرک

شدیدی در کشورهای نفتی خاورمیانه به وجود آمده بود. مصر بعد از جنگ ۱۹۶۷ نفت سینا و عواید کانال سوئز را از دست داده و یک ارتش آسیب‌دیده برایش مانده بود و نیاز شدیدی به حمایت مالی کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه برای بازسازی داشت. افزون بر این انفجار جمعیت در قاهره و زوال اقتصاد داخلی تشدید شده بود (Telhami, 1990: 99). در این شرایط سادات به قدرت رسید. با توجه به منابع نقش در برداشت از نقش ملی سادات دگرگونی‌هایی رخ داد و نقش جدید و متفاوت از دوره ناصر که در نتیجه تعامل میان محیط ساختاری و ذهنی نقش است، برساخته شد. بدین ترتیب سادات با این درک که ادامه سیاست‌های ناصر بیش از پیش به اتلاف منابع مصر می‌انجامد، رویه متفاوتی را در پیش گرفت. می‌توان گفت در سطح تجویزهای نقش خود، مسأله مشروعیت بخشیدن به قدرت در داخل و پایان دادن به اشغال سینا از مهمترین مشکلاتی بود که سادات به عنوان رئیس جمهور مصر در ابتدا با آن مواجه شد (Hinnebusch, 2003: 46). از این رو سادات برای رهایی از این مشکلات و با درک از محیط عملیاتی سیاست خارجی و انتظارات جامعه داخلی، برداشتی متفاوت از نقش ملی نسبت به ناصر پیدا کرد و به تدریج از زیر سایه میراث ناصر خارج شد و در سطح داخلی و خارجی سیاست‌هایی متفاوت با ناصر را اجرا کرد (Springborg, 1979: 49).

سادات در کتاب خود "در جستجوی هویت" (Sadat, 1977)، که از نام کتاب پیداست به خوبی جستجو برای برداشتی جدید از نقش ملی را نشان می‌دهد. از نظر سادات وی در شرایطی به قدرت رسیده بود که بیش از هر چیز دو مسأله پیش روی او قرار گرفته بود؛ بقا و جستجوی هویت. وی کسب بقای مصر را در واگذاشتن نقش‌های اکتسابی دوره ناصر (دعاوی مبتنی بر وحدت اعراب و گسترش انقلاب مصر به دیگر کشورهای عربی) و توجه به نقش‌های انتسابی (حاکمیت و بقای ملی) می‌دانست به این معنا که در سیاست خارجی باید تمام قوا برای به دست آوردن سرزمین‌های از دست رفته مصر به کار برده شود و مسأله وحدت و رهبری اعراب که ناصر در اولویت قرار داده بود در اهمیتی ثانوی قرار گیرد. وی در کتاب خود، تعارض هویتی میان هویت‌های سه‌گانه اسلامی، عربی، مصری را نشان می‌دهد و در این میان با دیدگاهی فرعون‌گرایانه^۱ با اولویت بخشیدن به هویت و ملی‌گرایی مصری، راه بقای مصر را در این تمایزیابی می‌داند.

۱. فرعون‌گرایی (Pharaonicism) به عنوان آموزه‌ای ریشه گرفته در تاریخ باستانی مصر بر منحصر به فرد بودن مصری‌ها و تمایز آنها از اعراب تأکید می‌کند (Gershoni and Jankowski, 1995: 212). فرعون‌گرایی در مصر بار معنایی منفی که در ادبیات دینی اسلامی آمده است، ندارد و به ملی‌گرایی مصری برخاسته از سنت‌های باستانی مصر اشاره می‌کند.

سادات در مورد برداشت خود از نقش ملی مصر، نقش محوری به حل مشکلات به جای مانده از دوره ناصر می دهد و ادامه این وضعیت را بحرانی در تمدن هزاران ساله مصر می داند و می گوید در نتیجه شکست ۱۹۶۷، مسأله بقا، مهمترین دغدغه اش بوده است:

«شب و روز به رهایی از این محمصه می اندیشیدم... در توانایی مبارزه ما تردید به وجود آمده بود. ادعا می شد که مصری ها برای جنگیدن آماده نیستند و حتی جنگ هم نمی تواند سرزمین مان را بازگرداند و افتخارمان را احیا کند... اگر این گفته درست بود به معنای مرگ و ویرانی مردم و تمدن ما بعد از هزاران سال و به معنای ننگ و تحقیر ما بود... من به مصر عشق می ورزیدم و ایمان بی نهایت به مصری ها داشتم... و این عشق مرا با مسأله ای اخلاقی مواجه کرد که ناگهان خودم را در آن یافتم. مصر باید بقا پیدا می کرد و این دغدغه و میل بر من غالب شده بود» (Sadat, 1977: 184).

سادات با تمایزیابی خود با ناصر بر این باور بود که ناصر - بعد از جنگ سال ۱۹۶۷ - با عدم اعتراف به شکست مصر، مرتکب اشتباه بزرگی شده بود (هیکل، ۱۳۶۳: ۹۵). از نظر سادات، ناصر نتوانست در مورد نیت شوروی و نقش مناسب در منطقه (تجویز نقش دیگری) درک درستی داشته باشد. از نظر وی، مهمترین چیزی که ناصر از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ با آن روبرو بود کشمکش برای بقا بود. سادات تلاش های ناصر بعد از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ در ایجاد جنگ فرسایشی و احیای ارتش را هم تلاش برای بقا می داند (Sadat, 1977: 183) و معتقد است دوره ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ به دلیل بی نتیجه بودن تلاش های ناصر، بدترین دوره برای مصر در کشمکش برای بقا بوده است (Sadat, 1977: 181).

سادات در راستای برداشت از نقش ملی و تمایزیابی هویتی خود با انقلاب ناصر، به قدرت رسیدن خود در ۱۵ مه ۱۹۷۱ را انقلاب دوم مصر می دانست (Sadat, 1977: 204). وی این تاریخ را سرفصل انقلاب تازه ای به رهبری خود برای تصحیح انقلاب ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ ناصر تلقی می کرد (هیکل، ۱۳۶۳: ۸۶). سادات با تأکید بر انقلاب خود می خواست هویت نقش جدید خود را نشان دهد. همچنین تغییر نام مصر از جمهوری متحده عربی^۱ به جمهوری عربی مصر نیز

۱. جمهوری متحده عربی نامی است که در نتیجه اتحاد مصر و سوریه در ۲۲ فوریه ۱۹۵۸ بر روی اتحاد این دو کشور به صورت یک کشور واحد گذاشته شد. علی رغم فروپاشی این اتحاد در ۱۹۶۱، این نام تا پایان ریاست جمهوری ناصر حفظ شد. اما با روی کار آمدن سادات با توجه به برداشت از نقش ملی جدید وی این نام تغییر کرد و مصر فقط برای مصری ها بدون اشاره به هیچ نوع اتحادی با عنوان "جمهوری عربی مصر" نامیده شد.

در سال ۱۹۷۱ به درخواست سادات صورت گرفت. در همین چارچوب است که او از ابتدای حضورش؛ مسیر متفاوت سیاسی خود را با ناصر گوشزد کرد:

من از ابتدا توضیح دادم که نمی‌توانم کارهایی که ناصر انجام داد انجام دهم چون من با او متفاوتم. ما هرگز در اصول کلی تفاوتی نداریم اما در ابزارهای رسیدن به اهداف متفاوتیم. من جلسه‌های روزانه‌ای با ناصر در سال‌های آخر در منزلش داشتم و با او در مورد نیاز به تغییر در روش‌های حکومت و پایان دادن به خودکامگی و ... صحبت می‌کردم (Sadat 1977: 206).

از نظر سادات، سیاست‌های ناصر در زمان او نمی‌توانست حیثیت و اعتباری برای مصری که در خطر نابودی بود ایجاد کند. با توجه به این نوع برداشت از نقش ملی، سادات به ناصرزدایی در دو عرصه داخلی و خارجی روی آورد که البته این مسأله مخالفت‌هایی جدی در سطح جامعه و نخبگان به وجود آورد (هیکل، ۱۳۶۴: ۲۹۰-۳۰۰). از نظر سادات باید مصر تحولی هم در عرصه سیاسی و هم در عرصه اقتصادی برای حل این مشکلات پشت سر بگذارد. سادات با اشاره به ویرانی اقتصادی مصر در جنگ یمن، کاربرد مارکسیستی سوسیالیسم و نتایج اقتصادی شکست ۱۹۶۷ به دنبال راهی برای جبران بود (Sadat, 1977: 214). وی با این استدلال که مصر نمی‌تواند سیاست‌های اقتصادی و بلندپروازی‌های ناصر را به دلایل اقتصادی انجام دهد، می‌گوید:

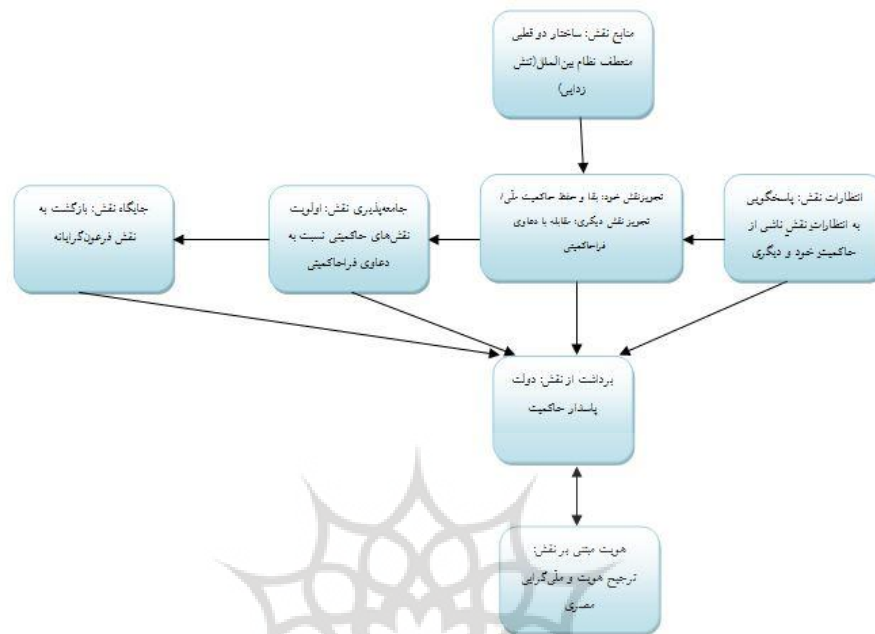
در سال ۱۹۷۰ گزارشی از ایالات متحده خواندم که وضعیت اقتصادی مصر را تحلیل می‌کرد و می‌گفت: «اجازه دهید ناصر هر بلندپروازی که دارد انجام دهد او به زودی از نظر اقتصادی به زانو در می‌آید... در آن زمان ما به منابع خودمان متکی بودیم و کمک خارجی از هر نوعی - شوروی، آمریکا، اروپای غربی و اعراب - وجود نداشت... (Sadat, 1977: 214). در شرایطی که اقتصاد مصر زیر بار هزینه‌های پان‌عربیسیم فشارهای زیادی را تحمل می‌کرد، دیگر کشورهای عرب خاورمیانه مانند عربستان سعودی، کویت و لیبی که بیشتر آنها مانند مصر ضربه اقتصادی نخورده بودند در اقتصادشان پیشرفت کردند (Aruri 1975: 123) و این برای سادات غیر قابل تحمل بود که هزینه‌های وحدت اعراب و مبارزه از آرمان‌های عربی و حمایت از فلسطین را مصر تحمل کند اما دیگر کشورها از آسیب‌های ناشی از این نقش در امان باشند. بدین ترتیب، در نتیجه آشکار شدن ناکامی‌های نقش پان‌عربیسیم در دوره ناصر، جایگاه‌یابی دوباره‌ای از نقش لازم و مناسب مصر در این دوره ضروری به نظر رسید.

در نتیجه این برداشت از نقش ملی که تحت تأثیر تجویزها، انتظارات نقش خود مبنی بر بقا و محدودیت منابع مصر شکل گرفت سادات به تدریج به سمت «فرعون‌گرایی» و شعار «نخست مصر» در سیاست خارجی کشیده می‌شود و سپس در فرآیند جایگاه‌یابی نقش و تجویزهای نقش دیگری (اعراب، آمریکا و شوروی) به این استنباط می‌رسد که در وضعیت تنش‌زدایی پیش آمده میان آمریکا و شوروی که در آن یک، آمریکا دست بالا را دارد، دوم، حمایت بدون چون و چرا از اسرائیل دارد و سوم، به حمایت شوروی چندان نمی‌توان اطمینان داشت، باید تغییر در اجرای نقش را عملی کرد و این امر در ارتباط با تجویزهای نقش خود (محوریت ملی‌گرایی، وطن‌پرستی و فرعون‌گرایی مصری) بر آن تأثیر می‌گذارد و به سمت آمریکا کشیده می‌شود و نقش اکتسابی رهبری اعراب که جمال عبدالناصر پیگیری می‌کرد را رها می‌کند.

در واقع برداشت سادات از نقش نظام بین‌الملل به عنوان "منع نقش" متفاوت بود. از نظر سادات «نظریه توازن دو ابرقدرت، نظریه نادرستی است؛ زیرا در جهان تنها یک ابرقدرت وجود دارد که ایالات متحده است و همان است که می‌تواند به تنهایی اقدام او را به فرجام مطلوب یعنی برقراری صلح عادلانه و همه‌جانبه در خاورمیانه برساند» (کامل، ۱۳۶۸: ۱۰۹). با این تغییر در برداشت از نقش شوروی، در ۱۹۷۶ سادات گزارش داد که «ما مجبوریم معاهده مصر-شوروی را ملغی کنیم چون مشخص شد که قصد شوروی از این معاهده اعمال نفوذ و دائمی کردن سلطه‌اش بر کشور مصر بوده است» (Baker, 1981: 378). بدین ترتیب از این مقطع به بعد روابط مصر و شوروی به کمترین حد خود رسید.

براساس برداشت از نقش ملی، تغییر نقش سیاست خارجی در دوره سادات از کشوری که ادعای رهبری اعراب را داشت و برای پاسخگویی به این ادعا هزینه‌های زیادی داد به کشوری که سیاست‌های خودمحورانه جدایی از اعراب و فرعون‌گرایانه (بنا به تجربه تاریخی انزوا و جدایی مصر از اعراب) در پیش گرفت، در کنش‌های سیاست خارجی از قبیل اخراج ۲۰۰۰۰ مستشار شوروی در سال ۱۹۷۲، جنگ اکتبر ۱۹۷۳، بازگشایی اقتصادی یا افتتاح در سال ۱۹۷۴، دو توافق‌رهایی از تعهد میان مصر و اسرائیل در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵، بازگشایی کانال سوئز در سال ۱۹۷۵، سفر به بیت‌المقدس در سال ۱۹۷۷، معاهده کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ و معاهده صلح مصر-اسرائیل در سال ۱۹۷۹ نشان داده شد (Chen, 2011: 85). شکل ۲ فرآیند تکوین برداشت از نقش ملی در دوره سادات را نشان می‌دهد.

شکل شماره ۲: تکوین برداشت از نقش فرعون‌گرایانه



بر اساس طرح‌واره مفهومی در فرآیندی از تعیین هویت نقش و برداشت از نقش با توجه به ارتباط متقابل این دو، بقا و هویت مصری به عنوان ارجحیت سیاست خارجی شناخته شد. برداشت از نقش ملی برای حفاظت از هویت مصری بر اساس تفسیر فرعون‌ی، دولت پاسدار حاکمیت در دوره سادات برخلاف دولت پاسدار پان‌عربیسم در دوره ناصر بود. ادراک از تجویزهای نقش خود و دیگری، برداشت جدید از نقش متناسب در محیط منطقه‌ای را تسهیل کرد. بر اساس برداشت سادات با توجه به تغییر منابع نقش و تغییر روابط دو ابرقدرت و حرکت به سمت تنش‌زدایی، دیگر مجال استفاده از پتانسیل دو ابرقدرت وجود ندارد و باید به سمت قدرتی رفت که بیشترین توانایی را در حفظ منافع و حاکمیت دولتی دارد. بر مبنای روش ردیابی فرآیند تکوین برداشت از نقش ملی در این دوره به یکباره نبود بلکه در توالی علی از حوادث که شامل تعامل با کشورهای منطقه، مذاکره با مقامات آمریکایی و شوروی، اخراج مستشاران شوروی، استفاده از توانایی‌های اعراب و بسیج آنها به سوی جنگ و در نهایت جنگ ۱۹۷۳، شکل گرفت که در این مورد منابع نقش (ساختار روابط دو ابرقدرت)، شناسایی نقش جدید توسط ایالات متحده، انتظارات نقش داخلی مبنی بر باز پس گرفتن صحرای سینا،

تجویزها و جایگاه‌یابی نقش فرعون گرایانه مبتنی بر بقا و هویت مصری با تفسیر جدید از نقش مصر، تأثیر داشتند. پس از جنگ ۱۹۷۳ نیز در فرآیندی از ردیابی فرآیند در توالی از رویدادها، کنار گذاشتن شوروی و پذیرش آمریکا و پیشنهادهای صلح و رد همراهی با اعراب به عنوان نتیجه برداشت از نقش ملی فرعون گرایانه بروز یافت.

برداشت از نقش ملی در سیاست خارجی مبارک

جدایی مصر از جبهه اعراب، به واکنش منطقه‌ای نسبت به مصر و انزوای این کشور انجامید. در نتیجه مخالفت اعراب با نقش جدید مصر، روابط مصر با بسیاری از کشورهای منطقه قطع شد، مقر جامعه عرب از قاهره به تونس انتقال پیدا کرد، همچنین مصر از سازمان کنفرانس اسلامی اخراج شد و صلاحیتش در نهادهای عربی که زمانی نقش پیشتاز در آنها را داشت زیر سوال رفت (Laqueur and Rubin, 1984: 616-617). بعد از امضای معاهده کمپ دیوید، بلوک سه‌گانه عربستان، مصر و اسرائیل شکل گرفت که دیگر مخاطبان نقش منطقه‌ای به آن واکنش منفی نشان دادند. پس از سرد شدن روابط مصر و شوروی در جریان نقش مصر در مبارزه با اسرائیل، روابط اسد با مسکو مستحکم شد و در ۵ دسامبر ۱۹۷۷ سوریه و کشورهای انقلابی عرب (الجزایر، یمن جنوبی) در پایتخت لیبی جبهه پایداری اعراب را به وجود آوردند (امامی، ۱۳۷۴: ۵).

از سوی دیگر، بعد از عقد قرارداد کمپ دیوید و انزوای مصر در جهان عرب، سوریه و عراق اتحاد تاکتیکی موقتی پیدا کردند، چون این تحول جدید هم سوریه و هم عراق را تهدید می‌کرد. با صلح جداگانه سادات با اسرائیل و کنار کشیدن مصر از صحنه جهان عرب می‌بایست موقعیت و تکلیف سایر کشورهای عرب روشن شود. بغداد و دمشق در مقابله با خطر مشترک ناچار بودند که نیروهایشان را به یکدیگر ملحق کنند تا از پیوستن عربستان سعودی، اردن و دیگران به جریان صلح آمریکا- اسرائیل جلوگیری کنند (امامی، ۱۳۷۴: ۳). اما این اتحاد تاکتیکی نتیجه و دوامی نداشت و به عنوان «تجویز نقش دیگری»، جهان عرب خواستار بازگشت مصر بود. حتی با موافقت پادشاهان و رؤسای جمهوری کشورهای عربی نامه‌ای با امضای حسن البکر رئیس‌جمهور عراق به سادات نوشته شد و در آن قید شد که پیمان کمپ دیوید در جهت خدمت به ملت عرب و حقوق فلسطین، ارتفاعات جولان و سینا نیست و اعضای کنفرانس معتقدند که این پیمان بدترین اثر را در بین اعراب و مصر خواهد داشت. در

انتها به سادات اطمینان داده شد که در صورت فسخ پیمان همه گونه کمک از طرف این کشورها به مصر داده خواهد شد (پارسادوست، ۱۳۶۹: ۱۹۱). اما این نامه و تلاش اعراب نتوانست به تغییر در برداشت از نقش ملی سادات بیانجامد و با ترور او فصل جدیدی از روابط میان مصر و اعراب باز شد که حسنی مبارک نمایندگی آن را به عهده گرفت.

بدین ترتیب، عدم شناسایی نقش جدید مصر در دوره سادات زمینه را برای تغییر در برداشت از نقش ملی در دوره مبارک فراهم کرد. رئیس جمهور جدید حسنی مبارک نمی توانست با ادامه دادن سیاست‌های سادات موجودیت و بقای خود و مصر را در معرض خطر قرار دهد. به این ترتیب در نتیجه تجویزهای خود و دیگری و لزوم تغییر در برداشت از نقش ملی به منظور بقا در نظام منطقه‌ای، تغییر در برداشت از نقش ملی را در دوره مبارک شاهد هستیم. تجویزهای نقش خود (بقای نظام دولتی) و دیگری (ساختار نظام بین‌الملل و نظام منطقه‌ای) جایگاه اساسی در جایگاه‌یابی نقش سیاست خارجی و تکوین برداشت از نقش ملی در دوره مبارک دارد.

از دیدگاهی، سیاست خارجی مبارک را می توان با توجه به تحولات نظام بین‌الملل، مانند جنگ سرد به عنوان منبع نقش بررسی کرد. طی جنگ سرد سیاست خارجی اعراب تحت تأثیر رقابت آمریکا و شوروی بود. بعد از پایان جنگ سرد این مؤلفه تغییر یافت و این مسأله در سیاست خارجی مصر در دوره مبارک هم تأثیر داشت (Osman, 2011: 177). سیاست خارجی مبارک با توجه به مدت طولانی ریاست جمهوری او از ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۱ و تغییرات نظام بین‌الملل و نظام منطقه‌ای شاهد تجویزهای متفاوتی از جانب تجویزهای نقش دیگری (ساختار نظام بین‌الملل و ساختار قدرت منطقه‌ای) بود. ساختار دو قطبی منعطف در اوایل ریاست جمهوری مبارک در دهه ۱۹۸۰، فروپاشی شوروی در ۱۹۹۰ و اقدامات هژمونیک گرایانه ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر که در قالب تهاجم به افغانستان و عراق خود را نشان داد، در برداشت از نقش ملی و کنش مناسب سیاست خارجی برای مبارک تأثیرگذار بود و همراه با عمل‌گرایی سیاست خارجی او با تغییرات منطبق شد.

در صحنه منطقه‌ای هم تحولاتی مانند انقلاب اسلامی ایران و حمله عراق به ایران، رشد اسلام‌گرایی در منطقه، دعاوی برتری طلبانه عراق و... در برداشت از نقش ملی متناسب با تحولات منطقه‌ای مؤثر بود. خواست دولت‌های منطقه برای مشارکت مصر در ترتیبات منطقه‌ای و شناسایی نقش مصر به عنوان «برادر بزرگتر» را می توان در نتیجه یادگیری دولت‌ها از روند

همزیستی با یکدیگر، تجارب مشترک و جامعه‌پذیری آنها از نقش متمایز مصر در میان اعراب دانست، بدین ترتیب در دوره مبارک شاهد هستیم که مصر با وقوف به نقش برتر خود در منطقه در فرآیند صلح اعراب-اسرائیل درگیر می‌شود.

با توجه به انتظارات و تجویزهای نقش خود و دیگری، سیاست خارجی مصر در دوره مبارک در ردیابی فرآیند حوادث سیاست خارجی، در مسیر بازگشت به جامعه عرب و انسجام بخشیدن به نقش منطقه‌ای و بین‌المللی مصر عمل کرد. مبارک در عین اینکه پایبندی و احترام کامل خود را به قرارداد صلح با اسرائیل و تعهد کامل به روند صلح اعلام کرد، بر آن بود دیگر کشورهای عربی را نیز وارد فرآیند صلح کند. وی تلاش‌های بی‌وقفه‌ای برای احیای روابط اعراب با مصر انجام داد که این به بازگشت نقش سنتی مصر در جهان عرب انجامید و در ادامه رهبری این کشور بر اتحادیه عرب و بازگشت به نهادهای عربی را موجب شد.

مبارک سعی کرد ترکیبی از نقش ناصر در جهان عرب را با نقش سادات در فرآیند صلح و مذاکره با آمریکا را توأمان ایفا کند. این ترکیب هنگامی که مبارک اصول ده‌گانه سیاست خارجی مصر را در اولین سخنرانی خود در سالگرد انقلاب مصر ۱۹۵۲ اعلام کرد، آشکار شد (Cantori, 1986: 333). اصول ده‌گانه‌ای که مبارک از آنها نام برد عبارت بودند از: وفاداری به خواست ملی مصری‌ها، رد هر نوع سرسپردگی، بی‌طرفی مثبت و عدم تعهد، رد اتحاد خارجی، رد هرگونه پایگاه خارجی، حمایت از صلح بین‌المللی، حمایت از آزادی ملی، مقاومت درمورد مداخله در امور داخلی مصر، توقف مسابقه و تسلیحات هسته‌ای و همکاری بین‌المللی (Mubarak, Speech 28 July 1982 in Cantori 1986: 334).

این اصول نشان می‌داد که مبارک از یک سو می‌خواهد وفاداری خود را به اصول عدم تعهد و استقلال ملی که ناصر پرچمدار آن بود نشان دهد و از سوی دیگر درون‌مایه قوی هویت مصری و تعامل با نظام بین‌الملل و صلح بین‌المللی را که سادات پیش‌تاز آن بود اعلام کند. وابستگی مصر به آمریکا در دوره سادات به چهره عدم تعهد مصر لطمه زده بود، همچنین قطع روابط سیاسی با شوروی بی‌طرفی مثبت را کمرنگ کرده بود. در نتیجه قاهره دوباره روابطش با شوروی را شروع کرد،^۱ موقعیتش در جنبش عدم تعهد را احیا کرد و میزبان جلسات سوسیالیسم بین‌المللی شد و در عین حال روابط نزدیکش با ایالات متحده را نیز ادامه داد (Aftandilian, 1993: 67).

۱. با اخراج سفیر شوروی در سپتامبر ۱۹۸۱ به دستور انور سادات، روابط شوروی و مصر قطع و لطمه جدی به چهره عدم تعهد مصر وارد شده بود. در نتیجه با تغییر نقش سیاست خارجی در دوره مبارک در ژوئیه ۱۹۸۴ مصر روابط عادی خود با اتحاد شوروی را برقرار کرد (Darraj 2007: 60).

مبارک با این درک که نمی‌تواند نقشی مغایر با نقش رهبری اعراب و انزوا از جهان عرب به دلیل تجویزهای نقش و ساختار نظام بین‌الملل که منبع اساسی نقش‌ها هستند، انتخاب کند اعلام کرد: اگر ما تصویر رهبرانمان را تحریف کنیم عملاً تصویر مردم خودمان را تحریف کرده‌ایم که به رهبرانشان اعتماد کرده‌اند (Mubarak, Speech 24 July 1984 in Tripp 1989: 161).

مبارک با اعتقاد به پیشتازی و رهبری مصر در جهان عرب بارها اعلام کرد که «مصر دولت رهبر در منطقه باقی خواهد ماند خواه دیگران بخواهند خواه نخواهند» (Tripp, 1989: 176). اما تعریف مبارک از نقش رهبری اعراب با نقشی که ناصر در وحدت بخشیدن به اعراب و رهبری پان عرب دنبال می‌کرد، متفاوت بود. به این معنا که مبارک در عین اینکه نقش فعال مصر در جهان عرب را انکار نمی‌کرد، نقش مداخله جویانه برای مصر و دیکته کردن و دخالت در امور دیگر کشورها را هم دنبال نمی‌کرد (Tripp, 1989: 176). البته اجرای این نقش به تعارض و ایفای نقش‌های دوگانه از سوی مصر و مخالفت دیگر کشورها انجامید.

همسو با این سیاست دوگانه، در رابطه با آمریکا به عنوان مخاطب نقش، مبارک نه سیاست‌های ناصر را دنبال کرد و نه سیاست‌های سادات را. در این دوران دست کم در حد سیاست اعلانی مبارک،^۱ حفظ روابط حسنه با ایالات متحده، بر اساس اصول «برابری به جای وابستگی» و «داشتن استقلال در تصمیم‌گیری» هدف سیاست خارجی مصر بود (حسینی، ۱۳۸۱: ۲۸۶). از سوی دیگر در عین رابطه با آمریکا مبارک بارها پایبندی خود را به آرمان فلسطین اعلام کرد. طی سخنرانی در سال ۱۹۸۹ مبارک پایبندی خود را به فلسطین این گونه اعلام کرد «ما به مسأله فلسطین بیشتر از هر کس دیگری در منطقه کمک می‌کنیم» (Laqueur and Rubin, 2001: 358). هرچند در اینجا نیز تفاوت‌هایی میان سیاست‌های اعلانی و اعمالی وجود داشت.

مبارک با تأکید بر «مسئولیت تاریخی» مصر در مورد فلسطینی‌ها و سرنوشت آنها، خود را از اتهاماتی که به انور سادات در جدا شدن از اعراب زده می‌شد، مبرا و اعلام کرد مصر «متعهد است که از تمام ثمرات صلح حمایت کند» (Mubarak Speech, October 14, 1981 in Laqueur and Rubin 2001: 237-238) مبارک بارها اعلام کرد که اسرائیل باید اصل زمین در برابر صلح و حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را بپذیرد:

۱. در دوره مبارک عدم تناسب میان برداشت از نقش و اجرای نقش یا عدم تناسب میان سیاست اعلانی و سیاست اعمالی را شاهد هستیم.

ادامه یافتن اشغال اسرائیل بر سرزمین‌های فلسطینی و اعراب در کرانه باختری و غزه به خودی خود به دلیل گذر زمان نمی‌تواند حق یا مشروعیت ایجاد کند. این بر مبنای تصور نادرستی از توهم تحریف واقعیت و رویای توسعه‌گرایانه اسرائیل است.... (Mubarak, June 6, 1992 in Aftandilian 1993: 62).

مبارک با انتقاد تند از سیاست‌های اسرائیل، جدا نشدن از آرمان‌های اعراب و تعهد به آرمان‌های فلسطین را نشان داد. وی در سخنرانی خود در ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۳ در سالگرد انقلاب ۱۹۵۲ به تعهد مصر به فلسطین این چنین اشاره می‌کند:

حقیقت این است که مصر توسط مصری‌ها اداره می‌شود. تصمیم مصر تصمیم مردم مصر است و خواست قدرت مصری‌ها همه محدودیت‌های داخلی و خارجی را ویران کرده است... ما سرنوشت مان را در دست داریم و قدرت‌های دیگر را از طریق حق و واقعیت نه با شعار از بین می‌بریم... مصر متعلق به مصری‌هاست. مصر حق همه مصری‌ها است... مردم ما معتقدند که این حق و وظیفه بخش‌های دیگری هم دارد... ما باید صادقانه و جدی برای کامل کردن صلح و دست یافتن به آزادی قلمرو اعراب در کرانه باختری، غزه، بلندی‌های جولان، عقب‌نشینی نیروهای مهاجم از جنوب لبنان و... تلاش کنیم (Mubarak, Speech, 21 July 1983 in Cantori 1986: 323).

در اینجا مبارک با پیوند دادن سه عنصر صلح‌طلبی، دفاع از آرمان‌های فلسطین و هویت تاریخی، فرهنگی منحصر به فرد مصر در هویت مبتنی بر نقش، این سه را به منظور نشان دادن نقش مصر در رهبری اعراب در یک مجموعه گردهم آورد. مصر با وزنه عربی و بین‌المللی‌اش نقش رهبری علمی و فرهنگی در جهان عرب را بر عهده دارد، دانشگاه الازهر، نیروی نظامی، دانشمندان و روشنفکران ما، مسئولیت رهبری را بر دوش می‌کشند و تحت هیچ شرایطی نقش رهبری در امور اعراب را رها نمی‌کنند (Mubarak, April 15 1992 in Aftandilian, 1993: 21).

همچنین در سال ۱۹۹۳ طی سخنرانی دیگری چنین گفت:

«ما تا آنجا که می‌توانیم به فرآیند صلح کمک می‌کنیم چون موقعیت و منزلت مصر در منطقه محوری و حیاتی است... ما نمی‌توانیم نقش مان را رها کنیم چون به طور مستمری بر اهمیت مصر تأکید می‌کند» (Mubarak, July 18 1992 in Aftandilian 1993: 21).

در مورد مسئله فلسطین به عنوان نقطه‌ای محوری که دغدغه اعراب است، مبارک در دوره ریاست جمهوری‌اش نقشی دوگانه را اعمال کرد که از برداشت وی از نقش ملی مصر ریشه می‌گرفت. از نظر مبارک امضای صلح جداگانه با اسرائیل به این معنا نبود که مصر دفاع از حقوق فلسطینی‌ها را دنبال نکند و پیمان مصر- اسرائیل را بر تعهدات عربی مقدم نمی‌دانست. مبارک در یک سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه اسکندریه در ژوئیه ۱۹۹۲ تعهد خود را به ادامه صلح چنین نشان داد:

مصر تا آنجا که می‌تواند به فرآیند صلح کمک می‌کند چون برای موقعیت و منزلت ما در منطقه حیاتی و محوری است... ما نمی‌توانیم نقش‌مان را رها کنیم چون نقش ما در فرآیند صلح به طور پیوسته‌ای بر اهمیت ما تأکید می‌کند (Mubarak Speech, 18 July 1992 in Aftandilian 1993: 30).

از نظر مبارک انجام مذاکرات صلح بدون حضور همه دولت‌های عرب به موفقیت نمی‌رسد و همه دولت‌های عرب باید به این مذاکرات بپیوندند (Boutros-Ghali, 1982: 774). مبارک بارها خاطر نشان کرد که اسرائیل هیچ‌گونه حق ویژه‌ای نسبت به سایر کشورها در مصر ندارد و سفارت این کشور تنها یکی از ۱۲۰ سفارت‌خانه خارجی مقیم در قاهره است نه بیشتر و نه کمتر. از نظر مقامات مصری با توجه به تاریخ دیپلماسی قاهره، چون آنها تجربه طولانی در مذاکره با اسرائیلی‌ها و پیوندهای نزدیک با ایالات متحده دارند، مصر می‌تواند جایگاه مهمی در مذاکرات اعراب با اسرائیل داشته باشد (Aftandilian, 1993: 34) و به دلیل شناسایی این نقش از طرف مخاطبان نقش منطقه‌ای، این کشور توانسته است نقش «ناظر» و «داور» و «برادر بزرگتر» را در تمام مسائل مربوط به فلسطین و نیز در حل منازعات و اختلافات داخلی آن ایفا کند (اندیشه سازان نور، ۱۳۹۰: ۱۳).

مبارک بارها اعلام کرد که گرچه مصر توانسته است همه سرزمین‌هایش را از اسرائیل پس بگیرد اما تعهدی عمیق به ایفای نقش فعال در فرآیند صلح اعراب و اسرائیل دارد. از نظر رهبران مصری چنین نقشی اهمیت مصر را هم در امور منطقه‌ای و هم بین‌المللی افزایش می‌دهد (Aftandilian, 1993: 33). از این رو مبارک در اوایل دوره ریاست جمهوری‌اش با نزدیک شدن به سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اردن تحریک جدیدی به مذاکرات صلح بخشید و سال ۱۹۸۷ را سال مذاکرات صلح نامید (Tripp, 1989: 173). شیمون پرز، نخست‌وزیر وقت اسرائیل با شناسایی برداشت از نقش ملی توسط مبارک در فرآیند صلح چنین گفت:

...در اینجا لازم می‌دانم به نقش مصر که در حداکثر توان خود کمک کرد، اشاره نمایم. مصر تنها کشوری بود که هر یک از اسرائیل و آمریکا می‌توانستند در لحظات دشوار به آن متوسل شوند و از آن کمک بطلبند (پرز، ۱۳۷۶: ۱۰).

وزیر امور خارجه وقت مصر عمرو موسی نیز طی مصاحبه‌ای اعلام کرد که مصر نقش اصلی در فرآیند صلح بر اساس تجربه، تاریخ، مسئولیت و تعهدش نسبت به اعراب دارد. از نظر وی مصر باید از همه قدرت، دیپلماسی و وزنه‌اش در جهان عرب برای تضمین موفقیت فرآیند صلح استفاده کند (Aftandilian, 1993: 34). در نتیجه تلاش‌های مبارک و دیگر دولت‌های عرب، قرارداد صلح اسلو در سال ۱۹۹۳ بین عرفات و صهیونیست‌ها منعقد شد و مصر نقش پررنگی در این میان بازی کرد.

براساس برداشت از نقش ملی در دوره مبارک، مصر به عنوان میانجی که بین نقش انتسابی و اکتسابی خود در جهان عرب حرکت می‌کرد همواره مراقب بود مسأله اعراب-اسرائیل به مسأله فلسطین-اسرائیل تقلیل نیابد چرا که در این صورت نقشی برای مصر باقی نمی‌ماند. از این رو رهبران مصر همواره با توجه به این نکته بر روند مسائل اعراب-اسرائیل اثر گذاشته‌اند و آن را هدایت کرده‌اند و سعی کرده‌اند از روند مذاکرات حذف نشوند و نقش فعالی ایفا کنند (نبوی، ۱۳۸۸: ۱۹۰).

یکی از عرصه‌هایی که نقش دوگانه مصر در قبال اعراب را نشان داد و از یک سو عدم تناسب میان برداشت از نقش ملی و اجرای آن در سیاست خارجی مبارک و از سوی دیگر تعارض میان اجرای نقش و انتظارات کنشگران منطقه‌ای و ملی را مشخص کرد، جنگ سی و سه روزه لبنان و اسرائیل در سال ۲۰۰۶ بود. این جنگ یکی از مهمترین رویدادهایی بود که در دوران ریاست جمهوری حسنی مبارک صورت گرفت و نشانگر برداشت دوگانه مبارک از نقش ملی مصر در قبال اسرائیل و اعراب بود. ناتوانی در پاسخگویی به انتظارات نقش ملی و منطقه‌ای مبنی بر محکومیت اسرائیل در موضع‌گیری مصر آشکار شد. مصر در آغاز بحران لبنان، همگام با رژیم سعودی، حزب‌الله را مسئول آغاز بحران می‌دانست و تلویحاً آن را محکوم می‌کرد اما در ادامه هر چه مقاومت حزب‌الله گسترده‌تر می‌شد و به موازات آن افکار عمومی اعراب بیشتر تحریک می‌شد دولت مصر نیز مواضع خود را در قبال حزب‌الله تعدیل می‌کرد.^۱ به گونه‌ای که در اواخر جنگ، مصر اعمال اسرائیل را محکوم کرد. می‌توان گفت اساساً دولت

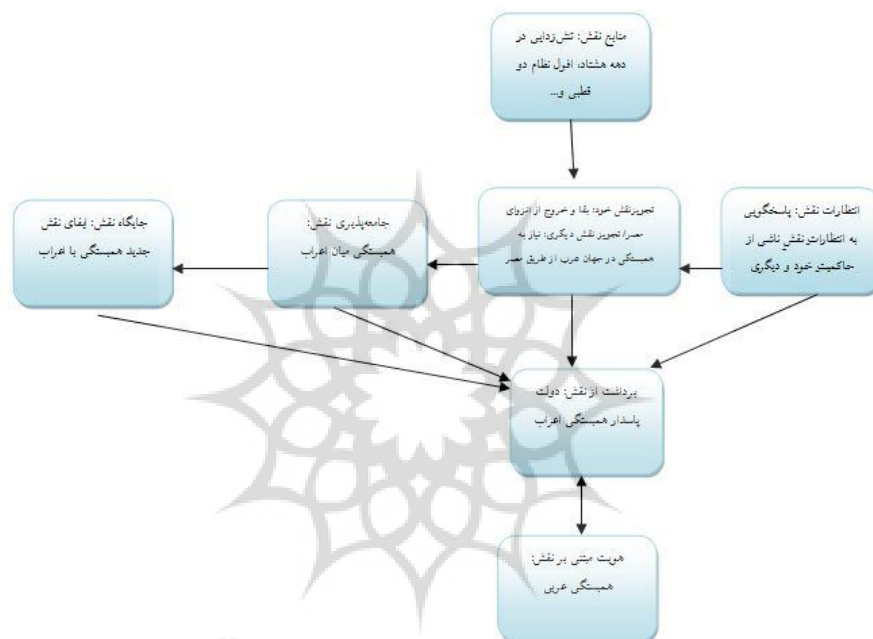
۱. روابط نزدیک مبارک با تشکیلات خودگردان و گروه فتح بخشی از یک کشمکش طولانی منطقه‌ای با همراهی عربستان، امارات متحده و ایالات متحده بر ضد حماس، حزب‌الله، سوریه و ایران بود.

مصر هیچگاه اسرائیل را همسایه مطلوب نمی‌داند و در بهترین حالت در حالت صلح سرد بوده است. در این بحران دستگاه سیاست خارجی مصر با یک سردرگمی و تضاد روبرو بود به طوری که دولت مصر مجبور شد در ظرف یک ماه درگیری اسرائیل و حزب‌الله سه بار موضع خود را در قبال این موضوع تغییر دهد. اما به طور کلی، مصر که حزب‌الله و حمایت ایران از آن را یکی از عوامل تهدید نقش خود می‌دانست، تغییر از نقش اکتسابی حمایت از فلسطین و اعراب به نقش انتسابی دفاع از حاکمیت خود را در این بحران ترجیح داد (Abadi, 2006: 78).

رویداد دیگری که عدم تناسب در برداشت از نقش ملی و اجرای نقش در دوره مبارک را نشان داد و مواضع مبارک در قبال مسأله اسرائیل و فلسطین را مشخص‌تر کرد، مواضع وی در طی جنگ ۲۲ روزه غزه در دسامبر ۲۰۰۸ بود. موضع‌گیری مبارک در این مورد متزلزل بود. در ابتدای جنگ حمایت از طرح غربی - آمریکایی باعث شد تا وی در حمله به غزه نه تنها سکوت کند بلکه با بستن گذرگاه رفح به روی مردم غزه، همکاری گسترده‌ای با اسرائیل در حمله به غزه داشته باشد اما پس از شروع تحرکات مردمی دوباره مقامات مصری تحت تأثیر فشارهای داخلی مجبور به دفاع از مردم غزه و انتقاد از حملات سهمگین اسرائیل شدند (نبوی، ۱۳۸۸: ۱۸۶). موضع‌گیری مبارک در قبال بحران غزه به نقش اکتسابی مصر در جهان عرب ضربه جدی زد و نشان داد نوسان میان نقش‌های انتسابی و اکتسابی نمی‌تواند مورد قبول مخاطبان نقش داخلی و بین‌المللی باشد.

در کنار تجویزها و انتظارات نقش که تأثیر عمده‌ای بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی مبارک داشت. برداشت از نقش ملی در سیاست خارجی مبارک بر مبنای برداشتی بود که وی در مورد صلاحیت‌های ایفای نقش مصر داشت. در مورد رابطه با آمریکا به دلیل نداشتن صلاحیت‌های لازم در ایفای نقش اکتسابی، مبارک تا حد امکان از چالش با آمریکا اجتناب می‌کرد و به بهره‌برداری از کمک‌های آمریکا می‌پرداخت. در عین حال در زمینه استقلال در سیاست خارجی و اعلام دفاع از نقش انتسابی، مبارک اعلام کرد که مصر هیچ پایگاه نظامی، پیمان نظامی و پیوندی را که آزادی مصر را محدود کند، نمی‌پذیرد (Boutros-Ghali, 1982: 787). اما در جهت شناسایی نقش اکتسابی آمریکا در منطقه، مصر بارها اعلام کرد که در فرآیند تحولات روند صلح خاورمیانه، ایالات متحده بازیگر کلیدی در مسأله صلح منطقه است و بدون ایالات متحده صلح بسیار دشوار یا غیرممکن است (Mubarak, 20 November 1997 in Interview with CNN). در مورد تصور از نقش آمریکا «محمد حسنین هیکل» طی مصاحبه‌ای چنین می‌گوید: «اینکه مصر سیاست آمریکا را محکوم کرده باشد، بنده اعتقاد ندارم که مصر سیاست آمریکا را محکوم کند و با تأسف فراوان حکومت مصر به

اختیار خود تصویری دارد که جهان آینده تحت سیطره آمریکا خواهد بود و در نتیجه خواهان همزیستی با جهان غرب می‌باشد» (کدیور، ۱۳۸۳: ۲۴۱). بدین ترتیب برداشت از نقش ملی در دوره مبارک به شکل نوسان میان نقش‌های اکتسابی و انتسابی و عدم تناسب در برداشت از نقش ملی و اجرای آن آشکار شد. در شکل شماره ۳ تکوین برداشت از نقش «همبستگی اعراب» در دوره مبارک نشان داده می‌شود. در نهایت با انقلاب مردم مصر در ۲۰۱۱ بود که دوران قدرت مبارک به پایان رسید و فصل جدیدی در سیاست داخلی و خارجی این کشور شروع شد.



شکل شماره ۳: تکوین برداشت از نقش همبستگی اعراب

بر اساس طرح‌واره پژوهش، ادراک از نقش سیاست خارجی در دوره مبارک نه مانند سادات راه جدایی از اعراب را در پیش گرفت و نه مانند ناصر خود را ملزم به پرداخت هزینه‌های نقش پان‌عریسم کرد. سیاست خارجی مبارک با هدف پایان بخشیدن به انزوای ناشی از سیاست‌های سادات، برداشت جدیدی از نقش ملی ارائه کرد که باز هم می‌توان آن را در مقایسه با سیاست خارجی ناصر و سادات تبیین کرد. برخلاف ناصر که پاسداری از پان‌عریسم را هدف سیاست خارجی قرار داد و برخلاف سادات که پاسداری از حاکمیت و عدم پیروی از

اهداف مشترک عربی در معنای آرمان‌گرایانه را برگزید، اجرای نقش سیاست خارجی مبارک بر اساس برداشت از نقش ملی پاسداری از همبستگی اعراب تکوین یافت. اجرای برداشت از نقش ملی در ردیابی فرآیند توالی علی رویدادهایی در سیاست خارجی عملی شد که در آن مبارک سیاست عمل‌گرایانه و عدم تعهد به نقش خاص را به نمایش گذاشت. با توجه به نوع ایفای نقش مصر در محیط خاورمیانه عربی و تحت تأثیر روند تاریخی همزیستی، تعامل و یادگیری دولتی، برداشت از نقش ملی پاسداری از همبستگی اعراب مورد شناسایی دیگر کوشگران قرار گرفت. اما دشواری‌هایی که ایفای این نوع برداشت از نقش به شکل منسجم داشت با تعارض‌هایی میان برداشت از نقش ملی و اجرای نقش خود را نشان داد که می‌توان به نوعی آن را فاصله میان سیاست اعلانی و اعمالی تلقی کرد، به این صورت که مبارک در عین اینکه در لفاظی سیاسی پایبندی به آرمان فلسطین را اعلام کرد اما در عمل فاصله‌ای دور در عمل به این آرمان داشت، چیزی که در دوره بعد از مبارک نیز خود را نشان داد.

نتیجه

در مقاله حاضر، پرسش اصلی، چگونگی سیاست خارجی سادات و مبارک بر مبنای «برداشت از نقش ملی» بود که بر اساس طرح‌واره‌ای از تکوین برداشت از نقش ملی و روش ردیابی فرآیند رویدادهای سیاست خارجی پاسخ داده شد. بر این اساس می‌توان تغییر چشمگیر سیاست خارجی مصر در دوره سادات از آرمان‌های پان عربی دوره ناصر را بر اساس برداشتی که سادات از نقش مصر در دوره جدید جنگ سرد، تنش‌زدایی میان آمریکا و شوروی و لزوم تجدیدنظر در سیاست‌های ناصر که به شکل ناصرزدایی در عرصه داخلی و خارجی بروز یافت، نشان داد. برداشت از نقش ملی در دوره مبارک بر اساس دغدغه بازگشت به جامعه اعراب و ایفای نقش فعال در نظام منطقه‌ای از طریق اجرای نقش همبستگی اعراب شکل گرفت. گرچه نمی‌توان تمام تفاوت‌های سیاست خارجی سادات و مبارک را به تفاوت در نقش‌ها فروکاست و عوامل اقتصادی، متغیرهای داخلی، فرآیندهای سیاست‌گذاری، نخبگان و سیاست دیوان‌سالارانه را نیز می‌توان در نظر گرفت. اما با توجه به نقطه عزیمت مقاله، برداشت از نقش ملی هدایت‌کننده اجرای سیاست خارجی قلمداد می‌شود. آنچه می‌توان از بررسی سیاست خارجی سادات و مبارک به دست آورد این است که به نظر می‌رسد، نصوصی (Scripts) در سیاست خارجی مصر وجود دارد که می‌تواند راهنمایی در ثبات، تغییر و پیش‌بینی سیاست خارجی باشد که این

نصوص را می‌توان گنجینه هویت مصری تلقی کرد. آگاهی به برداشت از نقش ملی کنشگر، چگونگی انتخاب نقش از گنجینه نقش‌های موجود، محدودیت‌ها و امکانات پذیرفتن نقشی خاص و کنش‌های احتمالی متناسب با آن از جانب دیگران می‌تواند بصیرت‌های جدیدی در تبیین سیاست خارجی ارائه دهد. همچنین خطرات تعارضی که در برداشت‌های نقش ملی میان کنشگران منطقه‌ای یا میان برداشت از نقش ملی و انتظارات بین‌المللی ممکن است وجود داشته باشد، نشان داده می‌شود. از سوی دیگر پیوند برداشت از نقش ملی با هویت مبتنی بر نقش کمک می‌کند از تقلیل‌گرایی نظریه‌های جریان اصلی اجتناب شود و تکوین سیاست خارجی بر اساس مفاهیمی غیر از بقای ملی نشان داده شود. کارگزار سیاست خارجی در محیطی فرهنگی و اجتماعی ایفای نقش قرار دارد که جعبه ابزار لازم را برای او فراهم می‌کند و با توجه به این گزینش‌گری است که می‌تواند نقش فعالی در تولید، بازتولید و تغییر منابع ارزشی، هنجاری و اجتماعی داشته باشد. کارگزاری و توانایی تغییر در این نظریه از مجرای ترجیحات، کنش‌ها و پذیرفتن نقش‌های جدید عملی می‌شود. بر این اساس، نقش فرعون‌ی در دوره سادات و نقش همبستگی با اعراب در دوره مبارک قابلیت‌های تفاوت در سیاست خارجی مصر را نشان داد.

از سوی دیگر، تصمیم‌گیری در سیاست خارجی به عنوان بارزترین نمود کنش کارگزاران در سیاست خارجی را نمی‌توان بدون توجه به ساختار مقوم آن بررسی کرد. از این منظر نظام بین‌الملل مهمترین منبع نقش‌ها قلمداد می‌شود. بنابراین در بررسی برداشت از نقش ملی سادات و مبارک به مسئله منابع نقش توجه شد. با توجه به ادراک سادات از محیط ساختاری نظام منطقه‌ای و بین‌المللی، تجویزهای نقش و محیط ذهنی که در آن گنجینه هویت‌های مصری و هویت‌های نقش قرار گرفته است، ایفای نقش جدید مبتنی بر فرعون‌گرایی در سیاست خارجی سادات بر ساخته شد. سادات با رجوع به سنت فرعون‌ی در سیاست خارجی که بر ابتکارهای منحصر به فرد برای تأمین منافع مصر تأکید می‌کرد بر آن بود تحرکی در سیاست خارجی مستقل از اعراب ایجاد کند. ابتکارهایی که وی در این دوره در سیاست خارجی دارد مانند سفر به بیت‌المقدس یا عقد قرارداد صلح با اسرائیل را در این راستا می‌توان تحلیل کرد. شناسایی نقش جدید فرعون‌گرایی مبتنی بر بقا و حاکمیت و هویت مصر توسط ایالات متحده حرکت سادات به سمت صلح با اسرائیل را تسهیل کرد. اما به صورت تناقض گونه پس از امضای معاهده کمپ دیوید، عدم شناسایی نقش مصر در سطح منطقه‌ای نتوانست بقای سیاست‌های سادات را محقق کند و زمینه برای تکوین برداشت جدیدی از نقش ملی در دوره مبارک مهیا شد.

با منزوی کردن و راندن مصر از نهادهای عربی در نتیجه سیاست‌های سادات، زمینه برای تغییر در برداشت از نقش ملی در دوره مبارک فراهم شد. پایان دادن به وضعیت انزوای مصر به عنوان انتظار و تجویز نقش خود و خواست دولت‌های عربی برای مشارکت مصر در حوادث منطقه به عنوان تجویز نقش دیگری به تکوین برداشت جدیدی از نقش ملی در دوره مبارک انجامید. می‌توان گفت در این دوره برداشت از نقش ملی در سیاست خارجی مصر در میانه نقش پان‌عربی دوره ناصر و نقش فرعون‌گرایانه دوره سادات قرار گرفت که به شکل نقش دولت ایجادکننده همبستگی در میان اعراب نمایش داده شد. اما دشوایی‌هایی که ایفای این نقش به شکل منسجم با توجه به منابع داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی داشت و عدم پاسخگویی به هر یک از انتظارات، زمینه‌هایی از عدم تناسب در برداشت از نقش ملی و اجرای نقش را در دوره مبارک نهان داشت.



منابع

- امامی، محمد علی، (۱۳۷۴)، *بررسی روابط سیاسی سوریه و عراق در دهه ۱۹۸۰*، تهران: وزارت امور خارجه.
- پارسادوست، منوچهر، (۱۳۶۹)، *نقش عراق در شروع جنگ با بررسی تاریخ عراق و اندیشه حزب بعث*، تهران، انتشار.
- پرز، شیمون، (۱۳۷۶)، *خاورمیانه جدید*، ترجمه عدنان فاروقی، تهران: مرکز مطالعات و پژوهش‌های راهبردی آسیا.
- طالبان، محمدرضا، (۱۳۸۷)، «تأملی بر تکنیک ردیابی فرآیند در مطالعات انقلاب اسلامی»، پژوهشنامه متین، پاییز، شماره ۴۰، ۹۱-۱۱۶.
- فاست، لوئیس، (۱۳۸۶)، *روابط بین‌المللی خاورمیانه*، ترجمه احمد سلطانی نژاد، تهران: وزارت امور خارجه.
- کامل، محمد ابراهیم، (۱۳۶۸)، *صلح موعود در توافق نامه‌های کمپ دیوید*، ترجمه محمد درخشنده، تهران: امیرکبیر.
- کیل، ژیل، (۱۳۶۶/۱۳۷۷)، *پیامبر و فرعون: جنبش‌های نوین اسلامی*، ترجمه حمید احمدی: تهران، انتشارات کیهان.
- کدیور، جمیله، (۱۳۸۳)، *مصر از زاویه‌ای دیگر*، تهران: اطلاعات.
- میشل، ریچارد، (۱۳۸۶)، *تاریخ جمعیت اخوان المسلمین از آغاز تا امروز*، ترجمه هادی خسروشاهی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- میلتون ادوارز، بورلی و هینچ کلیف، پیتر، (۱۳۸۴)، *بحران در خاورمیانه از ۱۹۴۵ تا کنون*، ترجمه شهرزاد شریعت پناهی، تهران: قومس.
- نبوی، سید عبدالامیر، (۱۳۸۸)، «مصر و بحران ۲۲ روزه غزه»، در مهدی ذاکریان (گردآورنده)، *خاورمیانه پژوهی*، جلد دوم، تهران، دانشگاه امام صادق.
- ونت، الکساندر، (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- هیکل، محمد حسنین، (۱۳۶۳)، *پاییز خشم*، ترجمه محمد کاظم موسائی، تهران: امیرکبیر.
- هیکل، محمد حسنین، (۱۳۶۴)، *میان مطبوعات و سیاست*، ترجمه محمد کاظم موسایی، تهران: کاویان.
- هینه پوش، ریموند و انوشیروان احتشامی، (۱۳۸۲)، *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ترجمه علی گل محمدی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Abadi, Jacob, (2006), "Egypt's Policy Toward Israeli: The Impact of Foreign and Domestic Constraints", *Israel Affairs*, 12(1).
- Adigbuo, E.R. (2005), "Nigeria's National Role Conceptions: The Case of Namibia (1975-1990)", Doctoral Thesis, Johannesburg: University of Johannesburg: 1-59.
- Aftandilian, Gregory L. (1993), *Egypt's Bid for Arab Leadership: Implication for US Policy*, New York, Council on Foreign Relations Press.
- Aggestam, L. (2006), "Role Theory and European Foreign Policy: A Framework of Analysis", In Elgstrom and Smith (eds): 11-29.
- AL- Awadi, Hesham, (2004), *In Pursuit of Legitimacy: The Muslim Brotherhood and Mubarak 1982-2000*, New York, Tauris Academic Studies.
- Aruri, Naseer Hasan, (1973), *Middle East Crucible: Studies on the Arab-Israeli War of October 1973*, Wilmette, IL, Medina University Press International.
- Baker, Raymond William, (1981), "Sadat's Open Door: Opposition from Within", *Social Problems*, 28(4): 378-384.
- Benes, M. (2011), "Role Theory in the Social Work in the Context of Gender Stereotypes", Available at: <www.pulib.sk/web/kniznica/elpub/dokument / >. Last Acces: April 29, 2014.
- Beylerian, Onnig and Canivet, Christophe, (1997), "China: Role Conceptions after the Cold War", In P. G. Le Prestre (ed) *Role Quests in the Post-Cold War Era*, Montreal and Kingston, McGill-Queen's University Press.
- Boutros-Ghali, Boutros, (1982), "The Foreign Policy of Egypt in the Post-Sadat Era", *Foreign Affairs*, 60(4): 769-788.
- Breuning, Marijke, (1995), "Words and Deeds: Foreign Assistance Rhetoric and Policy Behavior in the Netherland, Belgium , and the United Kingdom", *International Studies Quarterly*, 39(2): 235-54.
- Bulent, A. and Gorener, A. (2010), "National Role Conceptions and Foreign Policy Orientation: The Ideational Bases of the Justice and Development Party's Foreign Policy Activitism in the Middle East", *Journal of Balkan and Near Eastern Studies*, 12 (1):73-92.
- Byman, Daniel L. (2005), "The Implications of Leadership Change in the Arab World", *Political Science Quarterly*, 120(1): 59-83.
- Cantori, Louis J. (1986), "Egyptian Policy Under Mubarak: The Politics of Continuity and Change", In Robert Freedman (ed) *The Middle East After the Israeli Invasion*.
- Chafetz, G. H. Abramson and S. Grillot, (1996), "Role Theory and Foreign Policy: Belarusian and Ukrainian Compliance With the Nuclear Nonproliferation Regime", *Political Psychology*, 17(4): 727-57.
- Chotard, J. (1997), "Articulating the New International Role of the United States during Previous Transitions, 1916-1919, 1943-1947", In *Role Quests in the Post Cold War Era*, (ed) P. G. Le Prestre, Montreal and Kingston: McGill-Queen's University Press.
- Darraj, Susan Muaddi, (2007), *Hosni Mubarak*, New York, Chelsea House.
- Dawisha, A. I. (1975), "Egypt in the Yemen: An Analysis of Egyptian Perceptions and Policies", *Middle East Journal*, 29 (1).
- Elgstrom, O. and Smith, M. (eds), (2006), *The European Union's Role in International Politics: Concepts and Analysis*, London, Routledge.
- Gershoni, Israel and James P. Jankowski, (1995), *Redefining the Egyptian Nation: 1930-1945*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Grossman, M. (2005), "Role Theory and Foreign Policy Change: The Transformation of Russian Foreign Policy in the 1990s", *International Politics*, 42.
- Harnisch, S. (2011), "Conceptualizing in the Minefield: Role Theory and Foreign Policy Learning", Paper Presented at the ISA Workshop Integrating Foreign Policy Analysis and International Relations through Role Theory, February, New Orleans.

- Hinnebusch, Raymond A, (2003), *Egyptian Politics Under Sadat: The Post-Populist Development of an Authoritarian- Modernizing State*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Holsti, K. J, (1970), "National Role Conceptions in the Study of Foreign Policy", *International Studies Quarterly*, 14(3).
- Laqueur, Walter and Rubin, Barry, (2001), *The Arab-Israeli Reader*, New York, Penguin Books.
- Mc Court, D.M, (2009), "Britain's Role on the International Stage: The Basis of Its Future Foreign Policy", Prepared for the BISA Workshop What is the Future for British Foreign Policy? University of Plymouth.
- McDermott, A, (1988), *Egypt from Nasser to Mubarak: A Flawed Revolution*, New York, Croom Helm.
- Mubarak, Hosni, Interview with CNN 20 November 1997, <http://www.iraqwatch.org/government/Egypt/egypt-mubarak-11-20-97.htm>.
- Nikki, Keddie, (1983), *An Islamic Response to Imperialism*, Berkeley, University of California Press.
- Osman, Tarek, (2011), *Egypt on the Brink: from Nasser to Mubarak*, Yale University Press.
- Raker, Marie-Elisabeth, (1997), "Germany: To Be or Not to Be Normal", In *Role Quests in the Post-Cold War Era*, ed by P. G. Le Prestre, Montreal and Kingston: McGill-Queen's University Press.
- Sadat, el Anwar, (1977), *In Search of Identity*, New York, Harper and Row.
- Sekhri, S, (2009), "The Role Approach as a Theoretical Framework for the Analysis of Foreign Policy in Third World Countries", *African Journal of Political Science and International Relations*, 3(10).
- Shih, C, (1988), "Change and Continuity of National Self-Image: A Markov Model of Chines Diplomacy, 1950-1968", Paper Presented at the Midwest Political Science Association Annual Meeting, Chicago.
- Springborg, Robert, (1979), "Patrimonialism and Policy Making in Egypt: Nasser and Sadat and the Tenure Policy for Reclaimed Lands", *Middle Eastern Studies*, 15(1).
- Sullivan, Denis J, (1996), "American Aid to Egypt, 1975-96: Peace Without Development", *Middle East Policy*, IV (4).
- Stryker, Sheldon and Anne Statham, (1985) "Symbolic Interaction and Role Theory", In *Handbook of Social Psychology*, 3rd ed., edited by Gardner Lindzey and Elliot Aronson, New York: Random House.
- Telhami, Shibley, (1990), *Power and Leadership in International Bargaining: The Path to the Camp David Accords*, New York, Columbia University Press.
- Tewes, H, (1998), "Between Deepening and Widening: Role Conflict in Germany's Enlargement Policy", *West European Politics*, 21(2).
- Thies, Cameron G, (2009), "Role Theory and Foreign Policy", Forthcoming, *International Studies Association Compendium Project, Foreign Policy Analysis* \section, http://www.isanet.org/compendium_sections/2007/06/foreign_policy_html.
- Tjarnstrom, M, (2011), "Russia and its National Role Conception: A Case Study of the Russian Justifications for its Involvement in the South Ossetia War in 2008", Bachelor Thesis, Linkopings University.
- Tripp, Charles, (1989), "Egypt and the Region in the 1980s", in Charles Tripp and Roger Owen(ed) *Egypt Under Mubarak*, New York, Routledge.
- Wish, N. B, (1987), "National Attributes as Sources of National Role Conceptions", In Walker (ed): 94-103.